

رسول پویان

ساز خموشی

به تار ساز خموشی چه شور و آهنگ است
میان پرده دل صد هزار دنگ دنگ است
مقام راگ ز عشاق دل کجا شنوند
به گوش اهل ریا پنبه دیدگان تنگ است
ز نقش مانی و بهزاد ما چه می پرسی
جهانی رنگ درین بوستان ارژنگ است
ز اهل کین و تعصب مجو نشاط روح
سری که عشق ندارد ز کودکی مگ است
دیگر به طبل عزا پیش من مزن طبال
که گوش دل بنوای خوش سرآهنگ است
میان زهد ریایی و عالم مستان
محیط فاصله صدها هزار فرسنگ است
به قله پی که همای جنون کند پرواز
همیشه بال خرد بند و پای دین لنگ است
محیط تنگ صدف نیست جلوه گاه گهر
چو از صدف بدرآید تجلی پی رنگ است
ز ژرفنای تمدن کسی بود آگاه
که اهل ذوق و هنردوستان فرهنگ است
بیا زلالی خورشید دل تماشا کن
چوباده صاف چو آینه پاک از زنگ است